

## یادی از استادان تازه درگذشته

استاد سید جلال الدین آشتیانی و دکتر سید مهدی صانعی

خورتق مانده بی‌نعمان، تهی ایوان ز نوشروان

نشان از طاق‌دیسی ماند و خسرو بی‌نشاستی

بهار سال یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار خورشیدی برای استادان و دانشجویان دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی با تلخکامی‌هایی همراه بود. چه این دانشکده که در طول حیات علمی خود همواره به داشتن استادانی نامور و فرزانه مباهی و سربلند بوده است، با فاصله‌ای اندک دو تن از استادان خود را از دست داد.

راقم این سطور که تحصیلات دانشگاهی خود را از همین دانشکده آغاز کرده و بعدها نیز به جمع هیأت علمی این دانشکده پیوسته و طبعاً با این دو استاد درگذشته انس و الفتی هم به هم رسانده بود، وظیفه خود می‌داند در سوک این استادان مرحوم - به تعبیر بیهقی - لختی خامه را به روی کاغذ بگریاند تا از این راه هم اندکی از بار اندوه خود را بکاهد و هم حادثه درگذشت آنان را در صفحات مجله دانشکده به یادگار گذارد و به قولی به حافظه تاریخ بسپارد و از همه مهمتر ادای وظیفه‌ای کرده باشد.

باری، این بنده پیش از آن که در سال ۱۳۵۵ به دانشکده قدم گذارم، در فاصله سالهای ۱۳۵۴ - ۱۳۵۲ از زبان معلم خود در دبیرستانهای گرمسار آقای دکتر حسین بهروان (خسروآبادی آن روزها) چیزهایی درباره استاد آشتیانی شنیده بودم. در نتیجه وقتی دست سرنوشت مرا به دانشکده الهیات پرتاب کرد، بی میل نبودم که استاد را از نزدیک ببینم و با او آشنا شوم، بویژه وقتی در روزنامه‌های آن سال این خبر منتشر شد که استاد سید جلال الدین آشتیانی به عنوان یکی از چند دانشمند برجسته کشور برگزیده شده است، این میل در من فزونی گرفت. اما چون دانشجوی رشته «فقه و مبانی حقوق اسلامی» بودم و استاد هم درس مشترکی ارائه نمی داد نمی توانستم با او درسی داشته باشم. بعدها در جریان فعالیتهای دانشگاهی با استاد آشنا شدم و مثل خیلی دیگر از دوستان و همکارانم نسبت به او علاقه پیدا کردم و مجذوب مغناطیس شخصیت معنوی استاد شدم.

در سال ۱۳۷۷ که تصمیم اولیای دانشگاه بر این قرار گرفت که مدتی ریاست دانشکده را به دست من سپارند، بی درنگ پیشنهاد برگزاری نکوداشت استاد را با اولیای دانشگاه در میان نهادم و در نتیجه به منظور قدرشناسی و حق‌گزاری از مقام استاد در تاریخ هشتم خرداد یکهزار و سیصد و هفتاد و هشت با مسئولیت این بنده و پشتیبانی مدیریت دانشگاه - که به این سنخ فعالیتها علاقه‌ای وافر داشته و دارند - جشنی باشکوه برپا شد و سخنرانانی هر یک به فراخور حال و مقام درباره جنبه‌هایی از شخصیت استاد سخن گفتند.<sup>۱</sup> همزمان با آن جشن شماره‌ای از نشریه دانشکده هم به گرامی داشت استاد اختصاص یافت.<sup>۲</sup> استاد پس از آن نکوداشت دیگر هرگز به دانشکده نیامد. چه

۱. خلاصه‌ای از آن سخنرانیها در *پیک دانشگاه* (ش ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۷۸، ص ۲ - ۱۶) درج شده است. علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا مراجعه فرمایند.

۲. شماره ۴۱ و ۴۲ (پاییز و زمستان ۱۳۷۷ ش.).

بیماری او را از پای افکنده بود. سرانجام نیز آن بیماری شدت گرفت تا اینکه در تابستان سال گذشته (۱۳۸۳) مدتی را در بیمارستان به سر برد و پس از انتقال به منزل با آن بیماری دست و پنجه نرم کرد تا آنکه سرانجام در روز چهارشنبه برابر با سوم فروردین یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار بیماری او را از پا درآورد. دو سه روزی، با این تردید که جنازه‌اش را در زادگاهش آشتیان به خاک سپارند یا در مشهد، سپری شد. در نهایت مقرر شد او را در مشهد در صحن آزادی در جوار بارگاه هشتمین امام معصوم (ع) به خاک سپارند.

در این جا فرصت را مغتنم شمرده پیشنهادی با دوستداران استاد، که طبعاً همه دوستداران حکمت و معرفت هستند، در میان می‌گذارم. می‌دانیم که دربارهٔ استاد بسیار گفته و نوشته‌اند. اما این گفته‌ها و نوشته‌ها بیشتر از موضع تحسین و ستایش بوده است؛ نه از موضع نقد و نظر و داوری. به قول دوست فرزانه و فرزند معنوی استاد آقای حسن لاهوتی «حقیقت آن است که هنوز جز آنچه از ظاهر مقالات و کتب حضرت آشتیانی بر می‌آید، در راه نمایاندن نظرات و آراء مستقل ایشان که در شرح، تأیید و یا ردّ نظرات حکمای پیش از خود نگاشته‌اند، هرگز تحقیقی صورت نگرفته است و تا چنین تحقیق دقیقی تحقق نیابد نمی‌توان دربارهٔ حیات علمی و سهم ایشان در اشاعهٔ و پیشرفت فلسفهٔ اسلامی - ایرانی سخن گفت»<sup>۱</sup>. بنابراین، سزاوار است پژوهندگان حوزهٔ فلسفه و عرفان با بازخوانی آثار استاد سهم او را در گسترش مرزهای معرفت نشان دهند، نقاط قوت و احیاناً ضعف کار او را باز گویند و خلاصه آنکه نوآوریهای او را به دوستداران این عرصه معرفی کنند. همچنین بر شاگردان استاد است که روش و منش او را در تدریس و کار آموزش ارزیابانه بشناسانند و مغناطیس

۱. مقدمه بر «سرگذشتنامهٔ خود نوشت»، نشریهٔ دانشکده الهیات دانشکده فردوسی، ش ۴۱ - ۴۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۷.

شخصیت او را رازگشایی کنند.

در این جا از خوانندگان گرامی اجازه می‌خواهم که این بخش از یادداشت خود را با شعری از ادیب پیشاوری<sup>۱</sup>، که به زعم نگارنده استاد آشتیانی از جهاتی به او ماندگی داشت، به پایان برم:

خرد چیره بر آرزو داشتم	جهان را به کم مایه بگذاشتم
چو هر داشته کرد باید یله	من ایدون گمانم همه داشتم
سپر دم چو فرزند مریم جهان	نه شامم مهیا و نه چاشتم
چو تخم امل رنج بار آورد	نه ورزیدم این تخم و نه کاشتم
ازیر است کاندلر صف قدسیان	درخشان یکی بیرق افراشتم

خبر درگذشت استاد آشتیانی هر چند اسفانگیز بود، ولی به سبب بیماری بلندمدت نامنتظر نبود. اما خبر درگذشت دکتر صانعی بسی غیرمنتظره و رنج‌آور بود. در روز چهارشنبه هفدهم فروردین جلسه هیأت تحریریه مجله تشکیل شده بود. استاد در جلسه حضور داشتند و خوب و خوش و سرحال نیز به نظر می‌رسیدند. در پایان قرار جلسه بعد نیز گذاشته شد. اما روز شنبه بیستم فروردین برابر با بیست و نهم صفر و سالروز شهادت امام رضا (ع) پس از صرف صبحانه در منزل پشت میزکار خود قرار می‌گیرند و لحظاتی بعد قلبشان از تپش باز می‌ایستد. بدینسان دانشکده یکی دیگر از استادان قدیمی، علاقه‌مند و ورزیده خود را از دست می‌دهد. امید است اولیای دانشکده با نظر به آینده به گونه‌ای برنامه‌ریزی و عضوگیری کنند که روند علمی دانشکده با رفتن این استادان خدای ناکرده گرفتار وقفه یا ثلمه‌ای نشود.

۱. درباره اینکه «واو» این کلمه را باید با «ضمّه» خواند رجوع شود به: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، *از پاریز تا پاریس*، چاپ ششم، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۰۳.

به منظور آنکه برای خوانندگانی که استاد دکتر صانعی را از نزدیک نمی‌شناختند یا دانشجویانی که در آینده به دانشکده راه خواهند یافت، شناختی از آن استاد مرحوم حاصل آید، زندگینامه خودنوشت او را عیناً در این جا نقل می‌کنیم:

این جانب سید مهدی صانعی فرزند میرزا آقا در بهمن ماه سال ۱۳۰۷ شمسی در یکی از روستاهای شهرستان سبزوار به نام «مهر» چشم به جهان گشوده‌ام. پدرم به کشاورزی اشتغال داشت و مورد اعتماد همگان و متدین بود. دهقانان و کارگرانی را به کار گمارده بود که در زمینهای مزروعی‌اش کار می‌کردند و حاضر نبود که کوچکترین حقی از ایشان ضایع گردد. او بسیار دوست داشت که فرزندانش به تحصیل علم بپردازند.

این حقیر پس از گذراندن دوره ابتدایی در همان روستا و در سبزوار و نیز پس از گذراندن قسمتی از تحصیلات دبیرستانی در سبزوار بر اثر تشویق پدرم و علاقه خودم به زبان عربی و علوم دینی در مدرسه «فخریه» سبزوار کتاب «جامع المقدمات» و برخی دیگر از مقدمات را نزد مدرسین آن مدرسه آموختم و سپس در پاییز سال ۱۳۲۵ به قصد ادامه تحصیل عازم مشهد مقدس شدم و در مدرسه سلیمان‌خان حجره‌ای گرفتم و برای فراگرفتن ادبیات عرب مدتی در حوزه درس زنده‌یاد محمدتقی ادیب نیشابوری حاضر می‌شدم. بعد جهت آموختن فقه و اصول در آغاز از محضر استاد حاج میرزا احمد مدرس یزدی استفاده می‌کردم. دو جلد شرح لمعه و قوانین را در خدمت ایشان فرا گرفتم. رسائل و مکاسب و قسمتی از کفایه را در حضور فرهیخته بزرگوار حاج شیخ هاشم قزوینی و قسمت دیگر کفایه را نزد آیه‌الله حاج میرزا حسین فقیه سبزواری شاگردی نمودم.

در مورد دروس معارف و کلام از استادان گرانقدر فن حاج شیخ مجتبی قزوینی و آقا میرزا جواد آقا تهرانی بهره می‌گرفتم.

آخر الامر برای تکمیل تحصیلات خود به نجف اشرف مشرف شدم و چند ماهی در آن بقعه مبارک مقام کردم. اما متأسفانه بر اثر این که هوای آن سامان با وضع

مزاجی ام مساعد نبود، ناچار گشتم که به مشهد بازگردم و مجدداً در مشهد از محضر اساتید حوزه و درس خارج فقه و اصول آیه‌الله میلانی مستفیض می‌شدم. در سال ۱۳۳۴ به فکر تحصیلات دانشگاهی افتادم. در همان سال پس از شرکت در مسابقه ورودی دانشکده الهیات دانشگاه تهران در آن دانشکده ثبت نام کردم و در شهریور ماه ۱۳۳۷ با امتیاز بسیار خوب به دریافت گواهینامه لیسانس نائل گردیدم. در سال مزبور به عنوان دبیر جهت تدریس در دبیرستانهای مشهد به این شهرستان اعزام شدم. پس از مدتی فترت و پذیرفته شدن در مسابقه ورودی دوره دکتری، در دانشکده الهیات دانشگاه تهران در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی به تحصیل ادامه دادم. در اردیبهشت سال ۱۳۵۲ در رشته یاد شده فارغ التحصیل شدم و به اخذ شهادتنامه دکتری توفیق یافتیم.

در سال بعد - یعنی در سال ۱۳۵۳ - دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، به یک استادیار در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی اعلام نیاز کرده بود. هفت نفر برای این منظور ثبت نام کرده بودند به ناچار برای گزینش جلسه امتحان کتبی و شفاهی برگزار گردید. این بنده به لطف خداوند در بین ایشان نفر اول شناخته شدم و از آن زمان به بعد در دانشکده مذکور به تدریس و خدمات دیگر پرداختم. چند سالی ریاست دانشکده را عهده دار بودم چندین سال به عنوان مدیر گروه فقه، انتخاب شده بودم تا این که در اول مهر ماه ۱۳۸۲ بازنشسته شدم، در عین حال همکاری علمی‌ام را با دانشگاه و دانشکده ادامه می‌دهم.

مهمترین آثار چاپ شده‌ام به قرار زیر است:

- ۱ - قواعد فقه، در ۲ جلد، ترجمه و تحشیه القواعد و الفوائد، شهید اول، چاپ دانشگاه فردوسی مشهد. برنده جایزه در اولین جشنواره علمی پژوهشی فردوسی.
- ۲ - پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی که تاکنون سه نوبت چاپ شده و در دومین جشنواره علمی پژوهشی فردوسی برنده جایزه بوده است.
- ۳ - انفال و آثار آن در اسلام، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، سال

۴ - بهداشت روان در اسلام، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، سال ۱۳۸۲.

۵ - حدود سی مقاله علمی - پژوهشی که برخی به زبان عربی و بقیه به زبان فارسی است و در مجلات معتبر داخلی و خارجی چاپ شده است.

سید مهدی صانعی

همه آنان که استاد صانعی را می‌شناختند می‌دانند که او انسانی نیک نفس، متدین، خیرخواه و بی‌آزار بود. اگر بخوایم او را با بیانی کوتاه و گویا معرفی کنیم، در حال حاضر بهتر از این شعر ادیب پیشاوری چیزی به ذهنم نمی‌رسد:

چو گل شکفته از آنم درین چمن که دلم

چو غنچه خون جگر خورد و پیرهن ندرید

امید است در سایه تلاش علمی همکاران گرامی ضایعه درگذشت این استادان ارجمند جبران گردد و چراغ آموزش و پژوهش بیش از پیش در این دانشکده فروزان باقی بماند. از خداوند غفور و رحیم مسألت می‌کنیم این دو استاد تازه سفرکرده را غریق دریای رحمت خود قرار دهد. بمنه و کرمه.

سید کاظم طباطبایی

مدیر مسئول و سردبیر